

## جلسه نگارش به مثابه سلوک

مرگ. جلسه ۸۲

محمدحسین قدوسی. ۲ آبان ۱۳۹۶

شما برای یه مهمونی خیلی خوب فامیلی دارید آماده میشدیه تعدادی از فامیلهاتون که خیلی بهشون علاقه دارید و رابطه ی زیادی دارید آدمهای موفق با نشاط شاد که هر بار شما اونا رو میبینید مدتها شارژ هستید هیچ وقت از دیدنشون سیر نمیشید و از نشستن با اونها کسل نمیشید قراره بیان و یک شامی مهمون شما هستن سفره ی خوب و زیبایی براشون تهیه دیدید و میدونید که شب خوبی رو در پیش خواهید داشت شبی که زیاد تکرار نمیشه تک تک دارن میان و از ابتداهش پیداست که این شب چه شبی خواهد بود در هیاهو و شلوغ پلوغی پذیرایی و صحبتها و گفتگو و خنده و نشاط موبایل شما زنگ میزنه یکی از بستگان شما که خیلی بهش علاقه دارید و خیلی بهش وابسته هستین سن زیادی هم نداره و تو فامیل هم خیلی محبوبه فوت کرده عرق سردی همه بدنتون رو میگیره هیاهوی آمدن یکی پس از دیگری مهمونها همین طور ادامه داره اما انگار که خاک مرگی روی شما ریخته شده چیزی از اون نشاط به شما منتقل نمیشه درد و رنج انقدر سخته براتون که حتی نمیتونید گریه کنید انقدر فشار روتون هست که نمیتونید به اونها خبر بدید برخلاف حالتی که یک ربع پیش داشتین که منتظرشون بودین آرزومند اونا بودین دلتون میخواد همشون رو بیرون کنید اصلا مهمونی نباشه غذاهایی که پختین دلتون میخواد همش رو تو سطل آشغال بریزید چه ارزشی داره انگار پاهاتون قفل شده چشمتون از حدقه میخواد بیرون بیاد توان بازگشت به مهمونی رو ندارید بیرون میاید و میرین یه اتاق دیگه نهج البلاغه ای رو بر میدارید و یه خطبه از نهج البلاغه رو که راجع به مرگه نگاه میکنید این خطبه رو تا حالا بارها دیدید حتی شاید از حفظ باشید اما این بار انگار یک معنی دیگه ای داره میخونیدش " فانه والله جد لن لعب و الحق لن یزد " "بخدا که سخنی درست است و از رئی بازی نیست حقیقت است و دروغ پردازی نیست " " ما هو الا الموت اسمع داعیه و اعجل هادیه" مرگ است که منادی اون شما رو دعوت میکنه و سرود اون همه رو شتابان فرا میخونه " فلا یغرنک صوات نا نفسک "انبوه مردمانی که دورت هستن تو رو فریب نده "فقد رایت من کان قبلک ممن جمع المال و حذر الاقلالو امن العواقب طول عمل واستبعاد اجل " چه بسا مردمانی رو دیدی که قبل از تو بودند پولها جمع کردند تا فقیر نشن و عاقبت امر در امان باشند " کیف نزل به الموت فاضعجه عن وطنه و اخذه من مامنه محمولا علی منایا به الرجال الرجال حمدا علی المناكب و امساكا بالانام " با اون همه اون آدمها رو میبینی که مرگ از وطن شون بیرون کشید از مامن شون بیرون کشید و روی چوبه های تابوت حمل شدند مرثان اون رو حمل میکردند بر روی نوک انگشتان نوبت به نوبت میگردوندند "عما رایتم الذین یعمرون بعیدا و یقذون مشیدا و یجمعون کثیرا " ندیدی کسانی که آرزوهای طولانی داشتند قصرهای بزرگ بنا میکردند و پولهای زیاد جمع میکردند اما عاقبت شون چی شد "اصبحت بیوتکم قبورا و ما جمعوا بورا " خانه های اونها تبدیل به قبرستان شد و هر چه از اموال گردآوری کرده بودند از بین رفت " صارت اموالهم للوارثین و ازواجهم لقوم آخرین " اموالشون به ورثه شون رسید و همسرانشون با دیگران ازدواج کردند .

حالت شما شدیدتر و شدیدتر میشه و اصلا مهمونی تون رو فراموش میکنید از خونه میاید بیرون که قدمی توی خیابون بزنید شاید حالتون یه مقداری طبیعی تر بشه در حال پیاده روی یه دفعه میبینید وارد یک قبرستان قدیمی شدید قبرستونی بزرگ نیمه متروک خاکی باد و طوفان همراه شما وارد قبرستون میشه باد گردی از قبرستون بلند میکنه و به سر و روی شما میریزه درختهای تکی که انگار همه غمهای عالم رو دارن میکشن وسط قبرستون به شما نهیب میزنن حال شما بدتر میشه همین طور که دارید میرید به یک قبری میرسین نگاه میکنین مال چهل سال پیشه جوانکی جوان مرگ شده دانشجوی سال ششم بوده پیداست که جه ابهتی داشته زمان حیات خودش و خانواده اش چه عشق و امیدی بهش داشت نه از خودش خبری هست نه از خانواده اش متروک و تنها رد میشید اتافکهایی که کنار قبرستون هستن مقبره ها غرفه هایی که اونجا هستن که توش قبرهاست درها بسته نه کسی باز

میکنه داخل میشه و نه کسی بیرون میاد همین طور که داریم میرین شیشه یکی از اونها شکسته با اینکه شیشه اش ماته ولی از این گوشه پیداست توش نگاه میکنین ببینید توش چه خبره دور تا دورش قبرهایی و عکسهایی بالای سرش عکسها رو که میبینید معلومه ماله نیم قرن پیشن و همه اون موقع اشراف بودن نگاه که میکنید انگتر که هر کدام یک ابهتی داشتن زمان خودشون اما الان چی نه ازشون یادی هست نه حتی از بچه هاشون نه از دوران شون و احتمالاً نه از خونه و زندگی شون از اون خونه های بزرگ و با صفا و پر درختی که توی عکس بعضی هاشون وجود داره بعضی از این عکسهای اونا الان بعیده چیزی باقی مونده باشه از اون هم رد میشید یه مقبره دیگری اتاقکی درش باز گرد و غبار همه جا رو فرا گرفته عکسها به زمین افتاده کسی نیست که حتی درش رو ببندد همین طور پیش میرین تا نزدیکای انتهای اون قبرستان بزرگ متروک تر از هر جای دیگه انگار که از این عالم نیست میل بازگشت به این جهان ندارید انگار که این دنیا فریبی بیش نیست دنیایی که آخرش این مرگه و چیزی برای انسان باقی نمی مونه بدون تردید کسانی که در خانه شما نشستن چنان غرق در شادی و نشاط هستن که متوجه نمیشن شما نیستید در عالم خودشون اینطور غرقند شما هم تا نیم ساعت پیش یک ساعت پیش تو همین دنیا غرق بودید اون جوانی که قوم و خویش شما بود که الان فوت کرده تا نیم ساعت پیش اون هم حتما همین طور بوده محبوب همه اما الان چی؟ سر و صدای کوچکی به گوش تون میخوره برمیگردید پشت سرتون تشیع جنازه ای در حال انجامه عده ی اندکی یک تابوت محقر رو دارن میکشند پشت سر تابوت یکی هم داره ناله میکنه و ضجه میزنه نزدیک میشید جنازه ای زمینه حتما این جنازه هم تا یه مدتی پیش مثل شما بوده سر حال و با نشاط شاید تو یه مهمونی بوده اما الان چی در چه شرایطیه؟ بزودی باید زیر خروارها خاک بره اون زنی که پشت سرش داره ناله میکنه اون چی چنان ناله میکنه که انگار تا آخر تو همین دنیا هست انگار نه انگار که چند روز دیگه خودشم باید رهسپار همین وادی بشه برگرده به این قبرستون و برای همیشه بمونه میل بازگشت به منزل به خونه به بیرون از قبرستون رو ندارید انگار که تمایل دارید برای همیشه همین جا بمونید اگر بناست آخرش به اینجا بیایید چرا زودتر نیایید اگر بناست شما رو دیگران بیارند چرا خودتون نیایید اگر بناست تو تابوت به اینجا حمل بشید چرا با پای خودتون نیایید در همین افکار میشینید و دیگه چیزی از زمان رو متوجه نمیشید اگر تونستید شرح سفر خودتون رو بنویسید.